

شاخص‌های عرفان شیعی فقاهتی

عبدالحمید واسطی*

چکیده

مقاله حاضر به بررسی شاخص‌های مکتب عرفانی نجف می‌پردازد که آیت‌الله ناصری اصفهانی رحمته‌الله به آن تعلق خاطر داشت و با بزرگانی از این مکتب مانند آیت‌الله حاج سید عبدالکریم کشمیری و آیت‌الله حاج سید جمال‌الدین گلپایگانی مرتبط بود. مسئله مقاله پیش‌رو چیستی مکتب عرفان شیعی فقاهتی و مقومات آن است که سبب تمایز آن از دیگر مکاتب عرفانی می‌شود. فرضیه مقاله در پاسخ به این مسئله را می‌توان چنین بیان کرد: عرفان شیعی فقاهتی به مثابه یک «مکتب»، تلاش علمی و عملی برای دستیابی به ادراک ذهنی و قلبی از «وجود بی‌نهایت خداوند» است که مبانی، مسائل، نظریه‌ها، روش و ملاک اعتبارسنجی شهودها در آن از منابع معرفتی شیعه اثنی‌عشری دریافت شده و احراز حجیت منابع آن و روش فهم ادله‌اش و حجیت دستورات عمل‌های آن براساس روش اجتهاد فقهی جواهری است.

در بدنه مقاله در توضیح مقومات این مکتب چنین آمده است: مکتب عرفانی شیعی فقاهتی بر چهار زیرساخت استوار شده است: ۱. نظریه تجلی؛ ۲. ادراک این تجلی از راه «رؤیت قلبی»؛ ۳. جریان یافتن این رؤیت از طریق قلب امام معصوم و ۴. تلاش برای دستیابی به این رؤیت قلبی با دستورات عمل‌های منطبق بر فقه جواهری. در توصیف «نظریه تجلی» آمده است: نظریه تجلی پاسخ عقلی، نقلی و شهودی عرفان شیعی به مسئله «چگونگی ربط وحدت (وجود بی‌نهایت خداوند) با کثرت» است و بیانگر «ظهور و نمود» بودن مخلوقات نسبت به خالق است که مستندات نقلی آن در متن مقاله ارائه شده است.

* استادیار پژوهشکده حکمت و دین پژوهی: hvaseti@yahoo.com



در توصیف «رؤیت قلبی» بیان شده است که مقصود «ادراک حضوری» است که به «حضور وجود بی نهایت خداوند» متصل می‌گردد و با اصطلاح «معرفت نفس» در این ادبیات عرفانی مطرح گردیده است.

در تبیین مقوم سوم، «جریان یافتن این رؤیت از طریق قلب امام معصوم»، آمده است که امام معصوم تجلی اعظم الهی است و در مراتب تجلی، «تجافی و خلاء» راه ندارد؛ بنابراین هرگونه تجلی الهی از طریق تجلی امام معصوم جاری می‌شود. در توضیح مقوم چهارم می‌آید که معارف و دستوالعمل‌های این مکتب باید با روش اجتهادی از منابع حجیت‌دار مبتنی بر دانش اصول فقه شیعی، حاصل شده باشد. و در نتیجه‌گیری نیز بیان می‌شود که آیه شریفه «الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره/۱۶۵)، راهبرد تربیتی این مکتب عرفانی برای تحقق «رؤیت قلبی» است.

کلیدواژه‌ها: عرفان شیعی، نظریه تجلی، رؤیت قلبی، حب‌الله، فقه جواهری

مقدمه (بیان مساله، فرضیه، پیشینه و روش)

این مقاله در بزرگداشت مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی ناصری دولت‌آبادی و به مناسبت تعلق خاطر ایشان به مکتب عرفانی نجف و تعلق خاطر به مرحوم آیت‌الله کشمیری از شاگردان آیت‌الله حاج سید علی قاضی از اساطین این مکتب، و ارتباط با مرحوم آیت‌الله حاج سیدجمال‌الدین گلپایگانی و همین‌طور ارتباط با حاج عبدالزهرای گراوی، عاشق و دلسوخته الهی از شاگردان این مکتب، تدوین شده است. هدف از این‌گونه بزرگداشت‌ها ارائه مسیر و عرضه الگو برای طی طریق است و برای تحقق این هدف، صرف بیان وقایع زندگی بزرگان و سبک و سیره آنها کفایت نمی‌کند و نیاز به برجسته‌سازی شاخص‌هایی دارد که چنین بزرگانی براساس آنها طی طریق می‌کردند. به همین سبب سخن این مقاله در مورد شاخص‌های عرفان شیعی فقاهتی است که نماد مکتب عرفانی نجف در میان نحله‌های عرفانی است و در چهار محور بررسی شده است: محور اول، تحریرالمساله یا مسئله‌شناسی؛ محور دوم، مدعا یا فرضیه؛ محور سوم، استدلال و محور چهارم، ثمرات و نتایج.

۱. بیان مساله مقاله

از میان نحله‌های مختلف عرفانی که در درون قلمرو اسلام فعال هستند، نام مکتب عرفانی



نجف و اساتید این مکتب، با انتشار مکتوباتی مانند رساله لب اللباب در سیروسلوك اولی‌الالباب (حسینی طهرانی، ۱۳۶۵)، در فضای عمومی جامعه مطرح گردید؛ این کتاب، درس‌های اخلاقی عرفانی مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه بود که شاگردی مرحوم آیت‌الله حاج سید علی قاضی را در کارنامه زندگی خود داشتند. مساله اصلی در این‌گونه مکتوبات توصیف و تبیین ممیزات و مقومات مکتب عرفانی نجف است؛ مکتبی که از آیت‌الله حاج سید علی شوشتری به آیت‌الله حاج شیخ حسینقلی همدانی، سپس به آیت‌الله حاج سید احمد کربلایی، سپس به آیت‌الله حاج سید علی قاضی، آنگاه به مرحوم علامه طباطبایی، مرحوم حاج سید هاشم حداد، مرحوم آیت‌الله حاج سید عبدالکریم کشمیری و دیگر شاگردان مرحوم قاضی منتهی شد. (حسینی طهرانی، ۱۳۶۵)

مساله این مقاله توصیف و تبیین شاخص‌های این مکتب عرفانی است که بر چه نظریه‌ها و مبانی معرفتی قرار گرفته است و هسته مرکزی و دالّ معرفتی اصلی آن چیست؟

۲. فرضیه مقاله

در پاسخ به این مساله می‌توان چنین گفت که: «مکتب عرفانی شیعی فقه‌ای بر چهار زیرساخت مبتنی است ۱- نظریه تجلی، ۲- امکان رؤیت تجلی ذاتی الهی از طریق قلب (معرفت نفس و رؤیه‌القلب)، ۳- تحقق این رؤیت از طریق قلب امام معصوم ۴- اخذ دستورالعمل و حجیت این رؤیت از راه فقه جواهری» این چهار محور، محورهای اصلی این بحث هستند.

تمام نحله‌های عرفان‌های الهیاتی، به دنبال راه‌یابی به بارگاه الهی هستند لذا باید خصوصیات وجود خداوند و نحوه ارتباط خداوند با هستی، و مقصود از «بارگاه الهی» و امکان ورود به آن و مسیر و دستورالعمل‌های حرکت به سوی آن را تعریف، توصیف، تفسیر و تبیین کنند. در مکتب عرفانی نجف، خداوند وجود بی‌نهایت است و نحوه ارتباط او با هستی، به نحو «تجلی» است و مقصود از «بارگاه الهی»، «ذات بی‌نهایت خداوند» است و مقصود از امکان ورود به این بارگاه، امکان عبور ادراکی از تعین‌ها و محدودیت‌ها و رسیدن به ادراک قلبی و روحی حضور وجود بی‌نهایت الهی است. و راه ورود به این بارگاه، از طریق افاضه از قلب امام معصوم در هر عصر و زمانی است و برای حرکت به سمت قلب او نیز باید در چهارچوب دستوره‌های شرعی حرکت کرد.



۳. روش بحث

روش بحث و تحقیق در این مقاله، روش تحلیل مفهومی در توصیف‌ها و تفسیرها، و روش نقلی در تبیین‌ها و استنادها، و روش درون‌متنی در ارجاعات است.

۴. پیشینه تحقیق

همانطور که اشاره شد در توصیف و تبیین خصوصیات مکتب عرفانی نجف، «رساله لب‌اللباب در سیروسولوک اولی‌الالباب» (۱۳۶۵ش) تالیف مرحوم علامه آیت‌الله حاج سیدمحمدحسین حسینی طهرانی قدس سره از اولین منشورات در این زمینه بوده است. در ادامه این مسیر از همین مولف، در کتاب «روح مجرد» (۱۳۷۰ش) یادنامه مرحوم حاج سید هاشم موسوی حداد، و کتاب «مهر تابان» (۱۳۶۸ش) یادنامه مرحوم علامه طباطبایی که هر دو از مبرزترین شاگردان مرحوم قاضی قدس سره بودند به تفصیل به شاخص‌های مکتب عرفانی نجف پرداخته شده است. (حسینی طهرانی، روح مجرد، ۱۳۷۵) (حسینی طهرانی، مهر تابان یادنامه علامه طباطبایی، ۱۳۷۴) از منشورات متاخر (۱۳۹۴ش) نیز می‌توان از کتاب «مکتب اخلاقی عرفانی نجف» تالیف محمود شیخ، از انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، نام برد که به تفصیل به شخصیت‌های شکل‌گرفته در این مکتب عرفانی پرداخته است. (شیخ، ۱۳۹۴)

بدنه مقاله (توصیف و تبیین شاخص‌های چهارگانه)

۱. توصیف و تبیین شاخص اول: «نظریه تجلی»

دالّ مرکزی در عرفان، آن هم در عرفان اسلامی و در قرائت شیعی، نظریه «تجلی» است. نظریه تجلی پاسخ به این پرسش است که کیفیت ربط وحدت با کثرت چگونه است؟ تمام نحله‌های مختلف فلسفی و عرفانی، شرقی و غربی، قدیم و جدید تلاش کردند بیان کنند که در این هستی چه خبر است؟ منشأ کجاست و چگونه است؟ و جایگاه انسان در این شبکه هستی چیست؟ و خروجی هستی کدام است؟ و به طور خاص به پرسش درباره کیفیت ربط وحدت و کثرت پاسخ دهند.

در فضای عرفان اسلامی و عرفان شیعی، نظریه تجلی پاسخ برای این سؤال است. این دیدگاه بیان می‌کند که: «کثرات، تجلیات وحدت الهی‌اند». روشن شدن مطلب نیاز به توضیح مفهوم «وجود بی‌نهایت» دارد:

اصلی‌ترین مفهوم و حقیقت در فضای عرفان «بی‌نهایت بودن ذات الهی» است. پایه اصلی تمام نحله‌های عرفانی اسلامی و حکمت متعالیه بر این مدار می‌چرخد که خداوند وجود بی‌نهایت است. مقصود از «بی‌نهایت»، بی‌نهایت از همه جهات است؛ بی‌نهایت کمی نیست. تعبیری که در حکمت متعالیه و عرفان نظری بیان می‌شود چنین است: «هو فوق ما لا یتناهی بما لا یتناهی شِدَّتاً و عِدَّتاً و مُدَّتاً». (ملاهادی سبزواری، ۵۸/۱۳۷۲) این فوق ما لا یتناهی، یعنی هیچ‌گونه حد و حدودی از هیچ حیث وجودی بر نمی‌دارد؛ نه زمانی و مکانی، نه کمی و کیفی، نه جهتی و نه اضافی و نه ارتباطی و نه التفاتی. (ملاهادی سبزواری، ۱۳۷۲) (کلینی، ۱۳۸۷) (ش)

در روایات شریفه با تعبیری روبه‌رو می‌شویم؛ امیرالمؤمنین علیه السلام سرچشمه توجه دادن به این حقیقت و تبیین این حقیقت بودند. بعد از مفهوم الله اکبر که اطلاقش صدق نمی‌کند، مگر به اینکه خداوند وجود بی‌نهایت باشد. امیرالمؤمنین این تصریحات را می‌فرمایند: «غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدٍّ و لَمْ يَتَنَاهَا إِلَى غَايَةٍ لِأَحَدٍ لَهُ» (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۱۳/۱). این تعبیر به روشنی بیان می‌کند که «خدا وجود بی‌نهایت است». لِأَحَدٍ لَهُ و لَا نِهَائِيَّةَ (لِأَحَدٍ بِهِ مَعْنَايَ نَامُحْدُودٍ و لَا نِهَائِيَّةَ بِهِ مَعْنَايَ بِي نِهَائِيَّةَ اسْت). در ادامه این روایت امیرالمؤمنین سخنی دارند که اهمیت این مفهوم بی‌نهایتی خداوند را بیان می‌کند. تعبیر روایت چنین است: «لَا يَزِلُّ مَنْ فَهِمَ هَذَا الْحُكْمَ أَبَدًا وَ هُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ» (کلینی، ۱۳۶۳: ۱۱۳/۱) یعنی اگر کسی درک کند که بی‌نهایت بودن وجود چگونه است و خدا وجود بی‌نهایت است، توحید خالص را دریافت می‌کند و هیچ‌گاه خطا و انحراف معرفتی پیدا نخواهد کرد.

ثمره بی‌نهایت بودن وجود این است که یک وجود مستقل بیشتر در این عالم نیست. اگر چیزی بی‌نهایت است، دو بردار نیست. چیزی در قبال آن باقی نمی‌ماند. حال مساله اصلی این است که چگونه این وحدت بی‌نهایت بالفعل با کثرات جمع می‌شود؟ در نظریه تجلی، در توصیف کثرت چنین گفته می‌شود: کثرات، خیال، توهم یا عدم (به معنای وجودی) نیستند؛ کثرات وجود دارند اما وجود ربطی دارند. کارکرد اصلی نظریه تجلی، تبیین چگونگی این «وجود ربطی» است که به صورت ظهور و نمود است. خداوند ظهور می‌کند و موجودات ظهور خداوند هستند.

اصطلاح «تجلی»، هم در قرآن و هم در روایات سرچشمه دارد. تعبیر قرآن چنین است: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ ﴿۱۴۳﴾؛ در روایات نیز چنین تعبیری آمده است: «فَتَجَلَّى لِخَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يُرَى وَ هُوَ بِالْمُنْتَظَرِ الْأَعْلَى» (صدوق، ۱۴۱۶/۴۵) یا در روایت دیگر درباره قرآن





داریم: «تَجَلَّى لِحَلْقِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يُرَى لَكِنَّ الْحَلْقَ يَرُونَهُ تَجَلَّى لِحَلْقِهِ فِي كِتَابِهِ لَكِنَّهُمْ لَا يَرُونَهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۱۸۹/۱۰۷) یا در دعای شب مبعث چنین آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالتَّجَلِّيِ الْأَعْظَمِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ» (کفعمی، ۵۳۵/۱۴۰۵). این مستندات برای دریافت سرچشمه‌های عرفان شیعی فقاهتی بسیار حیاتی است. (شیخ صدوق، ۱۳۹۸ق) (کفعمی، ۱۴۰۵ق)

در توضیح کیفیت این تجلی از حضرت رضا علیه السلام یکی از بهترین تمثیل‌ها وارد شده است؛ در مناظره حضرت با عمران صابی، وقتی او می‌پرسد که: «أَهُوَ فِي الْحَلْقِ أَمْ الْحَلْقُ فِيهِ؟» یعنی شما مگر نمی‌گویید خدا بی‌نهایت است؟ پس همه جا را گرفته است اگر چنین است، پس موجودات دیگر چه موقعیتی در هستی دارند؟ اینها داخل خدا هستند یا خدا داخل اینهاست؟ حضرت پاسخ می‌دهند: «جَلَّ يَا عِمْرَانُ عَنْ ذَلِكَ لَيْسَ هُوَ فِي الْحَلْقِ وَلَا الْحَلْقُ فِيهِ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ وَ سَأَعْلَمُكَ مَا تَعْرِفُهُ بِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الْمِرْآةِ أَنْتَ فِيهَا أَمْ هِيَ فَيْك؟» (شیخ صدوق، ۴۳۴/۱۳۹۸) یعنی: ابدأ چنین نیست که خداوند در درون چیزی قرار گیرد یا چیزها در درون خدا قرار گیرند. وقتی وجودی بی‌نهایت شد، آن وجود توخالی نیست، صَمَد است؛ لاجَوفَ له است (شیخ صدوق، ۹۰/۱۳۹۸)، رابطه خداوند با موجودات مانند تصویری نیست که ناخودآگاه، عمومی از مردم دارند و وقتی می‌خواهند رابطه خدا با موجودات را ترسیم کنند، یک دایره ترسیم می‌کنند و آن دایره را خدا تصور می‌کنند که احاطه بر همه چیز دارد و بقیه موجودات را داخل آن دایره قرار می‌دهند. گویا خدا درونی دارد و موجودات درون خدا قرار گرفته‌اند. حضرت می‌فرمایند: ابدأ این‌گونه نیست و با بیان مثالی نحوه ارتباط را به تصویر می‌کشند: «أَخْبِرْنِي عَنِ الْمِرْآةِ أَنْتَ فِيهَا أَمْ هِيَ فَيْك؟» یعنی وقتی تصویر تو در آینه می‌افتد، تو در آینه رفتی یا آینه در تو آمده است؟! عمران صابی اذعان می‌کند که نه او در آینه رفته و نه آینه در او آمده است؛ حضرت می‌فرماید ربط خدا با موجودات این چنین است، آن نوری که از تو بر آینه تابیده است تو را در آینه نشان می‌دهد.

این روایت سرچشمه اصطلاح «صورت‌مرآتی» در کتب عرفانی و حکمی است. (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۴۵/۲)

۲. توصیف و تبیین شاخص دوم: «رویت قلبی» (جوادی آملی، ۱۳۹۳)

ادراک تجلیات الهی بسته به حدود و تعین و تشان آنها با ابزارهای معرفتی مختلف مانند حواس، ذهن، عقل، و قلب با مراتبش انجام می‌شود. تجلی ذات الهی و اسماء و صفات کلیه



الهیة که حدّ مفهومی ندارند جز با قلب قابل ادراک نیست. اصطلاح «رؤیت قلبی» در ادبیات دینی اشاره به این معنا دارد و اصولاً تمام فضای عرفان بر رؤیت القلب استوار است. جنس رؤیت القلب از جنس علم حضوری است؛ در تعبیر قرآن کریم در توصیف ادراکات پیامبر خدا ﷺ در معراج در لقاء الهی چنین آمده است: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ» (نجم، ۱۱)، «رؤیت» مستقیماً به فؤاد و قلب نسبت داده شده است. امام صادق علیه السلام درباره رؤیت خداوند می‌فرماید: «فَمَنْ عَنِ الرَّؤْيِيَةِ رُؤْيَةَ الْقَلْبِ فَهُوَ مُصِيبٌ» (شیخ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق: ۲۸/۳۴۸) یعنی وقتی صحبت از لقاء و رویت خداوند می‌شود مقصود رویت قلبی است نه چشمی. از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ ایشان فرمود: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ قَالَ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ وَيَلِكُ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ». (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۱/۹۸) یعنی خدایی که ندیدم را نمی‌پرستم. وقتی سؤال کردند این عبارت به چه معناست؟ حضرت فرمود: این رؤیت، رؤیت القلب است. در تعبیر دیگری از روایت قدسی نقل است: وقتی بنده من تلاش کرد و با قرب فرائض و قرب نوافل به من نزدیک شد، حب من هم به او تعلق می‌یابد و در نتیجه: «افْتَحَ عَيْنَ قَلْبِهِ إِلَى جَلَالِي وَ عَظَمَتِي» (فیض، ۱۴۰۶ق: ۲۶/۱۴۷) یعنی چشم قلب او را باز می‌کنم تا عظمت و جلال مرا ادراک کند. (هم‌چنین ربک. دیلمی، ۱۴۱۲ق: ۱/۲۰۴) (الحرّ العاملی، ۱۴۰۹ق) (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق)

تحلیل حکمی اجمالی این مطلب مبتنی بر قابلیت گسترش ادراک روح انسان به صورت بی‌وقفه تا بی‌نهایت است؛ قابلیت انسان، قابلیت اتصال به نامتناهی است. وجود خداوند بی‌نهایت بالفعل است و در انسان قابلیت حرکت به سمت این بی‌نهایت گذاشته شده است به همین دلیل نیز چیزی به نام ابدیت مفهوم پیدا می‌کند.

از ادله نقلی صریح نسبت به این قابلیت «اتصال به بی‌نهایت»، عباراتی در مناجات شعبانیه است که می‌فرماید: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجْبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» (سیدبن طاووس، ۱۴۰۹ق: ۲/۶۸۷).

یعنی خدایا چشم‌های قلب‌های ما را باز کن تا ادراک آنها از هر حدّ و تعینتی (حجب‌النور) بگذرد و به سرچشمه تمام کمالات متصل شود. معدن عظمت، تجلی نور بی‌نهایت الهی است. (سیدبن طاووس، ۱۴۰۹ق)





در عبارت دیگری درباره رؤیت قلب نسبت به خداوند و ربط آن با مباحث امامت و انسان کامل چنین آمده است که: امام هادی علیه السلام در حلقه‌ای از یاران‌شان نشستہ بودند. سرشان را بلند کردند و فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اصحاب سؤال کردند، چه اتفاقی افتاده است؟ حضرت فرمود: اکنون پدرم، جواد الائمه شهید شد و به ملکوت الهی پیوست. اطرافیان ناخودآگاه گفتند: چه کسی و چه زمانی این خبر را آورده است؟ حضرت فرمود: «أَدْخَلَنِي مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ مَا لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهُ قَبْلَ ذَلِكَ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ مَضَى» (صفا، ۱۴۰۴ق: ۱/۴۶۷) یعنی حسی از عظمت خدا در قلب و دل من ایجاد شد که قبلاً این دریافت را نداشتم. ایشان امام است، اما تا وقتی امام آن عصر و زمان، حضرت جواد علیه السلام، زنده اند، ادراک ویژه‌ای از عظمت الهی که ادراک عظمت بی‌نهایت است به امام زنده اختصاص داشته، امام دیگر در تحت ولایت او قرار دارد. این «در تحت ولایت قرار داشتن» تشریفاتی و اعتباری نیست، بلکه سعه وجود امام بالفعل با سعه وجود امام بعدی متفاوت است و این تفاوت در متصل شدن ادراک قلبی به اصل تجلیات بی‌نهایت الهی است. (صفا، ۱۴۰۴ق)

۳. توصیف و تبیین شاخص سوم: «تحقق رویت قلبی از طریق قلب امام معصوم»

رؤیت قلبی که مجرای ارتباط انسان با وجود بی‌نهایت خداوند است و از طریق ذهن نیست بلکه از طریق قلب است و قلب باید آن وجود بی‌نهایت را احساس کند، جاری شدن این تجلی الهی تکویناً از مجرای قلب امام معصوم انجام می‌شود و اگر کسی به قلب امام معصوم متصل نشود نمی‌تواند رویت قلبی خداوند را به دست بیاورد.

مستند این مطلب، عباراتی از زیارت جامعه است مانند: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنَّا» (کلینی، کافی، ۱۳۶۳: ۱۶/۳۷۶). یعنی هر کسی که بخواهد به خداوند و توحید الهی برسد باید از طریق شما حرکت کند. یعنی هر کس در هر سطح و رتبه‌ای دنبال خدا بگردد، از شما آغاز خواهد کرد. آن دریافت و آن ارتباط حس حضوری و وجودی از آنجا باید اتفاق بیفتد.

و در استدلالی کوتاه می‌توان گفت که معصوم تجلی اعظم است. بین تجلی اعظم و مُتَجَلِّی اعظم با مُتَجَلِّی ادَوْن که موجودات دیگر هستند، تجافی وجود ندارد؛ به تعبیر دانش حکمت، تجافی و ظفره محال است یعنی تمام مراتب هستی از حیث وجودی به هم متصل هستند. وقتی او تجلی اعظم است، تمام تجلیات دیگر باید به او متصل شوند و نمی‌تواند یک موجود دیگر مادونی مستقیماً خودش به منبع تجلی متصل شود.



در روایت دیگری نیز این تعبیر صریح آمده است: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ بِغَيْرِ حِجَابٍ وَيَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِغَيْرِ حِجَابٍ، فَلْيَتَوَلَّ آلَ مُحَمَّدٍ» (برقی، المحاسن، ۱۳۷۱: ۱۳۳/۱) این تعبیر بسیار زیرساختی و راهبردی است. تعبیر به «ینظر الله بغير حجاب»، یعنی اتصال به معدن عظمت بی نهایت الهی، پس اگر کسی می خواهد به آنجا متصل شود، فقط از طریق معصومین علیهم السلام است؛ و تولی نیز مراتب دارد و هر مقدار قوی تر می شود حجاب های بیشتری مرتفع می گردد و در مرتبه اعلاى آن انسان کاملی است که اسماء و صفات خداوند از راه اسماء و صفات امام معصوم بر قلب و دل او جاری و مثلی از امام معصوم می شود و جلوه ای از اسماء و صفات امیرالمؤمنینی را در وجود خود می یابد. (البرقی، ۱۳۷۱)

۴. توصیف و تبیین شاخص چهارم: «تحقق رویت قلبی در بستر تشریح و دستورالعمل های منطبق بر فقه جواهری»

مقوم چهارم در عرفان شیعی فقاهتی این است که براساس مبنای انطباق تشریح با تکوین، وقتی در عالم تکوین، مجرای تجلیات الهی و «فعال شدن ادراک آنها» از مجرای وجودی امام معصوم علیه السلام قرار داده شده است، تحقق این رؤیت قلبی فقط در صورتی حاصل می شود که مسیر و ابزارهای فعال سازی آن، با دستورهای شرعی صادر شده از معصومین علیهم السلام منطبق باشد، و هم چنین در عرفان شیعی فقاهتی، سنجش و اعتبارسنجی صحت تمام رؤیت القلب های انسان های غیرمعصوم براساس انطباق با قطعیات شرعی انجام می شود.

براساس اصطلاح فقهی و اصولی، تمام امور در عرفان شیعی فقاهتی، در دایره «حجیت» باید قرار داشته باشد. یعنی مکاشفات، اعمال، افکار، احساس ها و گفتارها به شرط انطباق با محکمات فقه جواهری پذیرفته می شود و توصیف، تفسیر، تحلیل، و تبیین ها در عرفان شیعی فقاهتی، در صورتی معتبر تلقی می شود که با محکمات شرعی منطبق باشد و هم چنین کلیه دستورالعمل های اساتید سلوکی و اولیای الهی در این مکتب عرفانی کاملاً در حیطه شرعی فقهی قرار دارد.

توضیح اجمالی اینکه: فهم شریعت و استنباط نظر و حکم خداوند از قرآن و سنت، در دانش اصول فقه شیعی دارای روش و منطقی است که در صورت انطباق عملکرد استنباط کننده با این روش، نظر و حکمی که توسط او ارائه می شود مورد تایید خداوند است و عمل طبق آن، انسان را از مجازات الهی دور می کند (مؤمن عن العقاب) و به کسب ثواب الهی نزدیک





می‌کند. (مُقَرَّبَ الی الله) این روش استنباطی و منطق فهم دین، بر قواعد بررسی سندی و بررسی دلالتی مبتنی بر تراکم قرائن و نسبت سنجی میان ادله استوار است و با طی کردن آنها به یک استظهار حجیت دار می‌رسد و در صورت ایجاد تعارض‌ها یا تزاخم‌ها در ادله، با رعایت قواعد رفع تعارض و تزاخم به یک نتیجه حجیت دار منتهی می‌گردد و در صورت عدم امکان رفع تعارض‌ها با رعایت قواعد ارائه شده هنگام فقدان دلیل قابل اتکاء، و با استناد به یک اصل عملی، به یک تکلیف عملی حجیت دار منجر می‌شود.

تمام آنچه که در مبانی معرفتی و دستورالعمل‌های اجرایی در عرفان شیعی فقاهتی جریان دارد، بر همین اساس است؛ اگر گفتاری یا مکاشفه‌ای یا دستورالعملی خارج از این چهارچوب بود در عرفان شیعی فقاهتی اعتباری ندارد.

مخالفتان عرفان، برخی گفتارها یا مکاشفات یا دستورالعمل‌های اهل عرفان شیعی فقاهتی را مورد نقد قرار می‌دهند و در نقدهای خود روش اجتهاد جواهری را رعایت نمی‌کنند یعنی دریافت‌ها و نقدهایشان براساس جمع ادله و قرائن نیست، بلکه براساس تبادل اولیه از گفتار یا رفتار آنهاست.

نتیجه و کاربرد مقاله

در عرفان شیعی فقاهتی، خداوند وجود بی‌نهایت و «ارزش بالذات» است. تمام ارزش‌ها که جهت دهنده به افکار و احساس‌ها و رفتارهای انسان‌ها هستند و معادلات رشد و تکامل انسان در علوم انسانی را نیز راهبری می‌کنند تابع این «ارزش ذاتی» هستند، هنگامی که از علت و شاخص «خوب بودن چیزی» سوال می‌شود، در نهایت به به این ارزش و خوب بودن بالذات برمی‌گردد و براساس آن، تکالیف و بایدها به آن «باید نخستین» منتهی می‌شوند در بحث «حسن و قبح ذاتی» در حکمت متعالیه چنین آمده است که ملاک خوب بودن به «عامل به کمال نزدیک شدن» برمی‌گردند و کمال حقیقی نیز فقط و فقط «وجود بی‌نهایت» است. یعنی هرچه از خودیت و تعین‌ها به سمت بی‌نهایت حرکت کنیم، به سمت کمال می‌رویم. مصداق این وجود نامحدود، خداوند است و فقط دین اسلام با قرائت عرفان شیعی است که تمام معارف، اعمال و رفتار و نظریه‌ها را به صورت یک حلقه مرکزی بر روی آن استوار ساخته است. تمرکز بر «تنزیه الهی» به‌گونه‌ای که منجر به تعطیل معرفت نشود با به میدان آمدن ذکر شریف «الله اکبر»، و با بیان علوی «لاحد له ولا نهایه» و توضیح رضوی «تجلی مرآتی»، از



مختصات این مکتب عرفانی است.

براین اساس در مکتب عرفانی، حب الله ارزشمندترین ارزش هاست. اگر الله ارزش ذاتی است، پس حب الله ارزشمندترین ارزش ها می شود؛ آیه شریفه «الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۱۷۵) یک آیه راهبردی است و بر همه آیات اخلاقی، مهیمن است. ایمان تابعی است از حب الله و هرچه شدت حب بیشتر شود، شدت ایمانی گسترش می یابد و در زیارت جامعه شریفه آمده است: «التَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ»؛ و دلالت دارد بر اینکه مسیر حب الهی در قلب معصومین عليهم السلام است. امیرالمؤمنین عليه السلام نیز در یک تعبیر صریح، حب الهی را مسیر کمال دانسته اند، گفتار حضرت چنین است: «إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ». (کلینی، ۱۳۶۳: ۸۴/۲)

برای آنکه جامعه نخبگانی با عرفان شیعی فقهاتی و بزرگانی همانند آیت الله ناصر عليه السلام و اساتید ایشان آشنا شوند باید تلاش شود تا مقومات این مکتب که نظریه تجلی، و چیستی رؤیت القلب، و چگونگی آن است که از طریق قلب معصوم صورت می گیرد و در حیطة چارچوب حجیت شرعی قرار دارد، تبیین گردد.

منابع

* قرآن کریم.

۱. البرقی، احمد بن محمد بن محمد بن خالد. ۱۳۷۱. المحاسن. قم: دارالکتب الاسلامیه.
۲. الحر العاملی، محمد بن حسن. ۱۴۰۹ق. وسائل الشیعه. قم: موسسه آل البيت عليهم السلام.
۳. جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۹۳. تحریر رساله الولایه. قم: انتشارات اسراء.
۴. حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین. ۱۳۶۵. رساله لب اللباب در سیروسلوک اولی الالباب. طهران: حکمت.
۵. _____، ۱۳۷۵. روح مجرد. مشهد مقدس: انتشارات علامه طباطبایی.
۶. _____، ۱۳۷۴. مهر تابان یادنامه علامه طباطبایی. طهران: انتشارات حکمت.





۷. دیلمی، حسن بن محمد. ۱۴۱۲ق. ارشاد القلوب الی الصواب. قم: انتشارات شریف رضی.
۸. سید بن طاووس، علی بن موسی. ۱۴۰۹. اقبال الاعمال. طهران: دارالکتب الإسلامیه.
۹. شیخ صدوق، محمد بن بابویه. ۱۳۹۸ق. التوحید. قم: جامعه مدرسین.
۱۰. شیخ، محمود. ۱۳۹۴. مکتب اخلاقی عرفانی نجف. طهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۱. صفار، محمد بن حسن. ۱۴۰۴ق. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۲. فیض کاشانی، محمد. ۱۴۰۶ق. الوافی. اصفهان: مکتبه الامام امیرالمومنین علیه السلام.
۱۳. کفعمی، ابراهیم بن علی. ۱۴۰۵ق. المصباح. قم: دارالرضی.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۳۸۷ش. الکافی. قم: دارالحدیث.
۱۵. ملاهادی سبزواری. ۱۳۷۲. شرح الاسماء الحسنی. طهران: دانشگاه طهران.